

یوسف بینا | یکی از مسائلی که به‌ویژه در این روزها در فضای اجتماعی و رسانه‌ای می‌بینیم، «بی‌اخلاقی‌های سیاسی» یا «بی‌اخلاقی‌های اهالی سیاست» است که به‌وضوح گاه منجر به شکاف‌های عمیق در جامعه می‌شود و از آنجا که حمله به اتحاد و انسجام ملی است، پیامدهای ناگوار دیگری نیز دارد. برای ریشه‌یابی ارتباط «ا‌اخلاق» و «سیاست» و نیز آسیب‌هایی که انواع بی‌اخلاقی‌های سیاسی به جامعه ایرانی وارد کرده‌است، با دکتر احدفرامرز قراملکی به گفت‌وگو نشست‌ایم. دکتر قراملکی که اینک رئیس بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی است، استاد فلسفه اسلامی در دانشگاه تهران، مؤلف کتاب‌های علمی و مقاله‌های پژوهشی بسیار مهم در حوزه اخلاق و صاحب‌نظر به در «اخلاق حرفه‌ای» است. به‌قول آن شاعر بزرگ که فرمود «درشناسی کن و درمان دهی»، مانیز در این گفت‌وگو گوشیدیدایم پس از تبیین نسبت «اخلاق» و «سیاست» به دردشناسی اجتماعی در این عرصه بپردازیم و راه‌هایی را برای «درمان دهی» نیز شناسایی کنیم.

■ **یکی از اموری که امروز در جامعه ما بسیار دیده می‌شود و گاهی به آنجا می‌رسد که شهروندان را آزار می‌دهد، بی‌اخلاقی‌های سیاسی است. البته وقتی این موضوع مطرح می‌شود، مباحث دیگری همچون اخلاق سیاسی، اخلاق فردی، اخلاق عمومی و اخلاق حرفه‌ای نیز به میان می‌آید. نظر شما به‌طور کلی درباره اخلاق سیاسی و بی‌اخلاقی سیاسی چیست؟**

بحث درباره نسبت اخلاق و سیاست، بحث بسیار پردامنه و پیچیده‌ای است. خوشبختانه در فرهنگ و ادبیات ما چندین کتاب خیلی خوب درباره اخلاق سیاسی وجود دارد. اجازه بدهید از واژه «سیاست» شروع کنم. واژه سیاست از منظر علمی سطوح مختلفی را پیش چشم ما می‌گذارد؛ یک معنی عمومی دارد و یک معنی خاص علمی. مادر هر کار اجتماعی کلان به سیاست‌هایی نیاز داریم یعنی یکی از کارهای مدیران ارشد و کارگزاران بزرگ از این منظر «سیاسی» است و به همین دلیل به آن‌ها «سیاستمدار» می‌گوییم. کار سیاستمداران طراحی نقشه مدیر یت و نوعی راهبری و سیاست‌گذاری است. شواهد و مستندات در این حوزه نشان می‌دهد که به‌ویژه در کشور ما کار سیاست و سیاست‌گذاری هرگز دغدغه اخلاق ندارد یا اگر هم هست، آن قدر کم است که برای یافتن آن باید بسیار جست‌وجو کنیم. برای نمونه، وقتی برای نظام آموزش و پرورش یا نظام اقتصادی با نظام بهداشتی کشور قرار است سیاست جدیدی تدوین شود، معمولاً وزیران یا گروه مشورتی و مطالعاتی خود به نتیجه‌ای می‌رسند و سیاستی را تدوین می‌کنند که تحولی در حوزه خود ایجاد کنند. همین فرایند جای بحث دارد. آیا این سیاست‌هایی که می‌توانند سرنوشت ملت را رقم بزنند با ملاحظات اخلاقی تدوین شده‌اند؟ آیا پیوست اخلاقی دارند؟ [اینجاست که می‌بینیم «اخلاق حرفه‌ای» سرفصل بسیار مهمی است یعنی مردم از سیاست‌گذاران مطالبه دارند که پیش از آنکه دست به تحول در نظام‌های مختلف بزنند، باید آن را از نظر اخلاقی بررسی کنند و ببینند از نظر اخلاقی چه قوت‌ها و آسیب‌هایی می‌تواند داشته باشد. در خیلی از کشورهای دنیا این مرسوم است که سیاستمداران به‌دلیل تعهدی که دارند، پیش از آنکه هر تصمیمی بگیرند با متخصصان اخلاق مشورت می‌کنند تا سیاست‌هایشان پیوست اخلاقی داشته باشد. سیاست‌گذاری صرفاً مبتنی بر دموکراسی هرگز جواب نمی‌دهد به این معنا که بگوییم نمایندگان مجلس نماینده ما هستند یا رئیس‌جمهور را ما انتخاب کردیم پس هر تصمیمی بگیرند درست است؛ این سر جای خود، اما قاعدتاً این سیاستمداران باید با آگاهی از حوزه اخلاق به سیاست‌گذاری

بپردازند و اینجا نیاز به مشاوران اخلاق است. شما اگر بپرسید بر این موارد چند مشاور اخلاق در کشور داریم، خواهید دید که پاسخ

تأسف‌بار است. این‌ها در حالی است که علم اخلاق به‌ویژه در حوزه اخلاق حرفه‌ای و اخلاق فناوری به حدی رسیده است که می‌توان برای هر تصمیمی پیش‌بینی‌های اخلاقی کرد و آسیب‌های اخلاقی‌اش را در نظر گرفت.

■ **یعنی سطح مواجهه اخلاقی با امور در جامعه ما تأسف بار است؟**

در جامعه ما نوعی ساده‌انگاری تأسف‌باری درباره اخلاق وجود دارد. ما فکر می‌کنیم اخلاق مشتئی پند و پیچمان و نصیحت و باید و نباید است. البته اخلاق موعظه‌ای مهم است اما یادمان باشد که انفع(هم اگر موعظه می‌کردند، در مرحله نخست بود و در کنار آن روش‌های تربیتی و ویژه‌ای را نیز ارائه می‌دادند. «اخلاق» مجموعه‌ای است که فقط بخشی از آن پند و نصیحت است. به‌نظر من تلقی اخلاقی ما در کشور نسبت به مسائلی که داریم پاسخگو نیست. واقعاً نیاز داریم حوزه‌ها و دانشگاه‌ها در این باره کاری کنند. هنوز ادبیات پژوهشی و کاربردی اخلاق را در مجامع علمی خود تولید نکرده‌ایم.

■ **البته متون فلسفی و ادبی و فرهنگ ایرانی و اسلامی ما سرشار از مایه‌های اخلاقی است. فارابی مهم‌ترین مباحثش در باب سیاست و اخلاق است. شاه‌نامه فردوسی گنجینه‌ای در باب سیاست آرمانی است و آیین‌های اخلاقی ویژه‌ای در باب فرمان‌روایی در خود دارد. سیاست‌نامه‌ها و اندرزنامه‌های بسیار دیگر نیز در زبان ما با همین موضوع وجود دارد. به‌نظر می‌رسد ما نتوانسته‌ایم این مایه‌های ارزشمند اخلاقی را برای جامعه امروز کاربردی کنیم. از سوی دیگر، در تأیید سخن شما که در دوره دموکراسی با اخلاق تکمیل می‌شود، باید اشاره کنم که در دوره مشروطه نیز ایرانیان این را فهمیده بودند؛ چنان‌که ملک‌الشعرا بهار می‌گوید: «بی‌ترتیب آزادی قانون نتوان داشت». بنابراین، این یک سوی ماجراسی است که دردشناسی است. در سوی دیگر باید پرسید برای درمان دهی چه باید کرد؟ چرا سیاستمداران به‌سراغ علمای اخلاق نمی‌آیند؟ چرا پیوست کارهای ما در حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی و اخلاقی تقریباً صفر است؟**

این‌ها مسائل بسیار مهمی هستند. تمدن ایران باستان مهد



گفت‌وگوی تفصیلی با دکتر احدفرامرز قراملکی در بررسی نسبت «اخلاق» و «سیاست»، سیاست اخلاقی و بی‌اخلاقی سیاسی

جامعه دکمه حذف ندارد



اگر در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی «دیگری‌سازی» کنیم در مسیر نادرست قدم گذاشته‌ایم. این دیگری‌سازی با تفکر ایرانی و آموزه‌های اسلامی بیگانه است. اندیشه‌های تکفیری در جهان اسلام که به‌دست صهیونیست‌ها ساخته شده بر مبنای همین دیگری‌سازی است که باید مراقب باشیم در چنین دام‌هایی نیفتیم

یعنی احزاب سیاسی و گروه‌های فعال در حوزه سیاست است. الان کاری ندارم به اینکه در کشور ما حزب به چه معناست اما همه می‌دانیم جریان‌ها و جناح‌هایی داریم که فعالیت‌هایی دارند که

گاه این فعالیت‌ها رودرروی هم قرار می‌گیرند و همچنین با قدرت ارتباط بسیار نزدیکی دارند. این حوزه بسیار مهم تأثیرگذار است، چون سیاست‌هایی که سیاست‌گذاران وضع کرده‌اند در عمل باید به‌دست این‌ها اجرا شود. فرض کنید سیاست‌های وضع شده پیوست اخلاقی قوی داشته باشند اما اگر جریان‌های سیاسی به اخلاق پشت‌کنند بی‌تردید ارزش اخلاقی آن سیاست‌هایی تأثیر خواهد شد. در دنیا مرسوم است که هر سازمانی باید یک پیوست اخلاقی داشته باشد. در ایران نیز خیلی از سازمان‌ها پیوست اخلاقی دارند و بعضی‌هایشان گاه از من مشاوره می‌گیرند که معلوم می‌شود این پیوست فقط یک سند کاغذی نیست و واقعاً دغدغه اخلاق وجود دارد. زمانی هم در وزارت علوم تصمیم گرفتند مسئولیت‌های اخلاقی حوزه آموزش تدوین شود که من مشاور بودم و سند جامع و خوبی تدوین شد چون توصیه کرده بودم همه دانشگاه‌ها دگر کار شوند و در نهایت چون همه مشارکت کرده بودند و پای کار ایستادند، به سند جامع اخلاق آموزش رسیدیم. بنابراین ما در بسیاری از حوزه‌های حرفه‌ای مسئولیت‌های اخلاقی و اجتماعی داریم اما چرا در حوزه احزاب و تشکیلات

سیاسی آن را نداریم؟ مگر جریان‌های سیاسی نیامده‌اند به جامعه کمک‌کنند؟ نخستین کمک این است که اصول حرفه‌ای کار خود را مدون و اصولمند کنند و مسئولیت‌های اجتماعی و اخلاقی خود را بشناسند. نکته دیگر این است که از قدیم چون گاه حوزه سیاست آشفته می‌شده دور از اخلاق به‌نظر می‌رسیده است. وقتی شهید مدرس از نسبت سیاست و دیانت می‌گوید برای آن است که مفهوم سیاست را که معادل مکر و فریب‌شمرده می‌شده است اصلاح کند. امروز هم در فعالیت‌های سیاسی

نیاز داریم خط مشی‌های اخلاقی ویژه‌ای تدوین کنیم و بدانیم خط‌قرمز سیاست کجاست. گاه می‌بینیم احزاب و جریان‌هایی در عرصه سیاست هستند که گویا خط‌قرمزی روی‌روی خود نمی‌بینند و منافع ملی‌آینده

مردم‌اقرانی مسائل حزبی و جناحی می‌کنند. گاه می‌بینیم حتی «علم» فدای سیاست‌های معطوف به منافع حزبی و جناحی می‌شود که این فاجعه است و می‌تواند آینده ما را به‌خطر بیندازد. صداقت داشتن در فعالیت سیاسی اقتضای می‌کند خیلی شفاف و صادقانه اصول و خط‌قرمزها تعیین شود و جریان‌های سیاسی در فعالیت‌ها به آن پایبند بمانند.

■ **تا اینجا نسبت سیاست و اخلاق در دو سطح سیاست‌گذاران و جریان‌های سیاسی تعریف شد؛ سطح سوم کدام است؟**

سطح سوم اخلاق سیاست مربوط به اخلاق فعالان سیاسی است. دیگر اینجا مفهوم تشکیلاتی در ذهن ما نیست؛ بلکه فردی است که فعالیت سیاسی می‌کند. البته مفهوم «فعال سیاسی» در کشور ما قلمرو معنایی بسیار وسیعی دارد. کسانی که فعالیت

رسانه‌ای دارند یا روی منبر سخنرانی مذهبی می‌کنند نیز از یک نظر فعال سیاسی به‌شمار می‌آیند. اگر از من بپرسند در حوزه

سیاست عمومی یعنی در حوزه کاری فعالان سیاسی زبان‌بازترین معضل اخلاقی چیست، می‌گویم اول «دستکاری» که‌فی‌نفسه غیر اخلاقی است و دوم «دیگر‌سازی» که انسجام اجتماعی را

این است که انسجام صفت گروهی از آدم‌هاست که تعامل و کنشگری داشته باشند. اگر تعامل آگاهانه را کنار بگذارید دیگر انسجامی ندارید. انسجام حذف‌گرایانه آستنش شقاق است. به عبارت دیگر، وقتی دغدغه انسجام پایدار و مؤثر و زنده را نداشته باشید ممکن است الگوی شما برای انسجام به حذف افرادی از جامعه منجر شود. امروز روانشناس‌ها با اشاره به اینکه من‌های زیاد در وجود انسان به‌معنای چندشخصیتی نیست، می‌گویند اتفاقاً این من‌های مختلف درون انسان مثل اعضای یک خانواده هستند و نباید حتی یکی از آن‌ها را حذف کنیم چون این خیانت به خویش‌شن است. جامعه نیز همین‌گونه است و نباید دکمه حذف داشته باشد. بنابراین برای انسجام اجتماعی باید بپذیریم افراد جامعه با سلایق و علایق مختلف باید با هم تعامل زنده داشته باشند. باید ابتدا درک کنیم که همه ما در نسل‌های مختلف «هم‌سرنوشت» هستیم. آن‌گاه برای پیشگیری از سرنوشت شوم بازندگی و رسیدن به سرنوشت مبارک بالندگی با هم تعامل کنیم و در این مسیر هر کدام سهمی داشته باشیم. این تعامل ما را به انسجام خواهد رساند. اما اگر من در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی‌ام «دیگری‌سازی» را پیشه کنم در مسیر نادرست قدم گذاشته‌ام. این دیگری‌سازی در هر نسلی باشد با تفکر درست ایرانی بیگانه است. در آموزه‌های اسلام نیز «دیگری‌سازی» نیست. اندیشه‌های تکفیری در جهان اسلام که به‌دست صهیونیست‌ها ساخته شده بر مبنای همین «دیگری‌سازی» است که ما باید مراقب باشیم در چنین دام‌هایی نیفتیم. بنابراین به‌نظر من در کنش‌های سیاست‌گذاران و فعالان سیاسی باید دو نکته اخلاقی مدنظر باشد؛ یکی اینکه بدانیم فعالیت سیاسی تعامل جمعی است نه تعامل فقط جناحی و حزبی دوم اینکه از نگاه حذفی و دیگری‌سازی بپرهیزیم.

■ **اگر این «دیگری‌سازی» یا علل دیگر منجر به انشقاق در جامعه شد چه باید کرد؟**

چاره در این است که «گفت‌وگوهای وفادار به گفت‌وگو» را در کشور نهادینه کنیم. بسیاری از گفت‌وگو‌ها وفادار به گفت‌وگو نیستند بلکه چانه‌زنی بر سر قدرت یا برای اعمال سلایق و علایق است. اسم این کار این گفت‌وگو نیست، مذاکره است. ما گاه از واژه‌ها سنگ و از جمله‌ها نیزه می‌سازیم و به هم پرتاب می‌کنیم. درحالی که گفت‌وگو با چیزهایی که شبیه گفت‌وگو هستند مرز مشخصی دارد. امروزه چقدر به‌جای گفت‌وگو فقط حرف می‌زنیم؟ چقدر به‌جای گفت‌وگو فقط چانه می‌زنیم و ستیز کلامی می‌کنیم؟ ستم به واژه‌ها بزرگ‌ترین ستم است. به‌قول کنتفسیوس، فیلسوف شهیر شرق باستان، اگر واژه‌ها سامان باید شهر سامان می‌یابد. شما ببینید امروز ما با واژه «مناظره» چه کرده‌ایم. این واژه در عربی به‌معنای اندیشیدن و هم‌اندیشی است؛ آن‌گاه ما در مناظره‌های انتخاباتی و سیاسی و رسانه‌ای هر ستن کلامی را مناظره می‌نامیم. طبیعی است که نسل‌های جوان‌تر هم یاد می‌گیرند و همین ستیز کلامی را با واژگان ویژه خودشان تکرار می‌کنند و برای نمونه می‌گویند «فلانی برای من کنسل است!» این یعنی انشقاق.

■ **اینجا به‌نظر می‌رسد یک بحران بزرگ‌تر هم داریم و آن این است که آداب و فرهنگ گفت‌وگو را نیاموخته‌ایم و نمی‌دانیم در گفت‌وگو باید از نوبت‌ها زنوشنیم و سخن را از دو‌سور در میان بگذاریم و در نهایت بر سر سخن بهتر توافق کنیم بلکه همیشه می‌خواهیم از موضع بالا سخن بگوییم. برای نهادینه‌شدن آداب و فرهنگ گفت‌وگو در جامعه چه باید بکنیم؟**

نهادینه‌شدن آداب و فرهنگ گفت‌وگو زمان بسیاری می‌برد و ممکن است خودش زمان از ما بگیرد. باید کمی به تدبیرهای زودبازده نیز بیندیشیم. گفت‌وگوی درست خونی در کالبد جامعه است که اگر در گردش نباشد جامعه مرده است؛ منتها بر این نکته تأکید می‌کنم که گفت‌وگو باید وفادار به گفت‌وگو باشد. باید ببینیم و بدانیم انگاره و تلقی ذهنی ما از گفت‌وگو چیست و برای فهم و تفاهم گفت‌وگو چه باید کرد و احقاق حقوق گفت‌وگو چیست. باید بدانیم هدف ما از گفت‌وگو چیست. اگر هدف ما حفظ منافع و قدرت است، کار ما گفت‌وگو نیست. اصل اندیشه و اندیشیدن ماهیتی گفت‌وگویی دارد؛ یعنی وقتی یک فیلسوف می‌نویسد در گفت‌وگوی تاریخی با پیشینیان و پسینیان خود مشارکت می‌کند. اندیشه گفت‌وگوی درونی انسان است. راه فهم گفت‌وگو است. من حتی در جایگاه یک استاد باید بدانم که به گفت‌وگو یا شاگردان خودم نیاز دارم تا بیشتر بفهمم. این گفت‌وگو تعلیمی و ابزاری و نمایشی نیست که اگر باشد به نتیجه‌ای نمی‌رسد. از

این منظر «گفت‌وگوی وفادار به گفت‌وگو» تنهار نجات است. آیا رسانه‌ها ما به گفت‌وگو و گفت‌وگوها می‌کنند؟ در‌ساز رسانه‌ها می‌پرسم چون به‌نظر من سهم مهمی در جامعه دارند و باید ستون ثابت برای گفت‌وگوهای مختلف اجتماعی داشته باشند. نخست باید بدانیم اصلاً گفت‌وگو چیست، وقتی دانستیم گفت‌وگو چیست، آدایش را نیز فرامی‌گیریم. مشکل ما این است که نمی‌دانیم گفت‌وگو چیست. بنابراین معتقدم اگر بخواهیم راه میان‌بری به‌سوی تحقق انسجام ملی بیابیم، یکی از این راه‌ها آن است که رسانه‌ها به‌ویژه با ابزارهای رسانه‌ای جدید برای ایجاد گفت‌وگوهای واقعی برنامه داشته باشند.

گفت‌وگو‌های ما از گفت‌وگو برای تصاحب قدرت و حتی گفت‌وگو برای تفاهم باید به‌سوی «گفت‌وگو برای فهم» عبور کند. شما وقتی می‌گویید «گفت‌وگو برای تفاهم» یعنی نوعی از اختلاف را به‌عنوان پیش‌فرض در نظر دارید، اما من می‌گویم «گفت‌وگو برای فهم» که یک نیاز ریشه‌ای است و هر کس با آن به‌درستی رویه‌رو می‌شود می‌تواند اهل فهم باشد. در «گفت‌وگو برای تفاهم» ممکن است تصاحب و دستکاری ذهنی و عاطفی و شناختی و انگاره‌ای رخ دهد اما در «گفت‌وگو برای فهم» هرگز دستکاری و فریب نیست بلکه هدف از آن «فهم» است.